

«احساس می‌کنم این‌جا خانه خودم است. احساس می‌کنم این مکان و هوایی که آن‌ها تنفس می‌کنند، از آن من است؛ این را فقط کسانی می‌توانند درک کنند که به به محیطی کاملاً خو گرفته‌اند و با آن درهم آمیخته‌اند. شب‌جی زبان‌آور و پرتوش‌وتوان؛ این شیخ به‌قدری سمج و چنان فراگیرنده است که حضورش بر هر چیز سنگینی می‌کند»^۱. نام هر مؤلف شاید همان شب‌جی است که هرقدر هم نادیده گرفته شود، یا پشت صحنه و میان تماشاگران نشانده شود، سرآخر با غیابش به صحنه خوانده می‌شود. رمان «شیخ سرگردان» یا «رقص چنگیز کوهن» رومن گاری با ترجمه ابراهیم مشعری و ناصر زراعتی، اول‌بار در سال ۱۳۶۳ منتشر شد و اخیراً نیز با ویراست تازه بازنشر شده است. رومن گاری در این رمان به طرز صریح و بی‌پرده‌ای اروپا و فرهنگ‌اش را به نقد می‌کشد و «عظیم‌ترین کتاب‌ها و آثار و عقاید و شخصیت‌هایش را به باد تمسخر می‌گیرد و با طنزی گزنده و بدبینانه و گاه حتی نامصفاانه» برتمام دستاوردهای تاریخی آن می‌تازد. تا جایی که یار دیرینه‌اش، ژنرال دوگل را نیز بی‌نصب نمی‌گذارد و با لحنی کنایه‌وار، طنزآمیز و هزل‌گونه از او یاد می‌کند. در فصل کوتاه «دوگل هم این‌جا آمده است»، گاری به دیدار دوگل از گورستان‌های جمعی یهودیان اشاره می‌کند. «وقتی ژنرال دوگل - همراه گروه کثیری از افسرها- از این‌جا بازدید کرد، خبردار ایستاد و به من سلام نظامی داد، چنان دستپاچه شدم که تقریباً به خنده افتادم. البته این حالتی عصبی بود… در چنین محلی، ژنرالی را که سلام نظامی داد، نباید مسخره کرد. اما این کاری نبود که من کردم. این را باید به خودم بگویم: خیال نداشتم بخندم و لطیفه بازهای تعریف کنم، یا یکی از آن تکه‌های کمیک خودم را اجرا کنم. من قرن‌ها داستان‌ها و لطیفه‌ها و کاریکاتورهای یهودی را تحمل کرده‌ام. کار خیلی دشواری بود و باید سعی زیادی می‌کردم، باید تلاش می‌کردم به موضوع غم‌انگیزی فکر کنم. اما وقتی آدم تجربه مرا داشته باشد، دیگر چه‌چیز غم‌انگیزی می‌تواند وجود داشته باشد؟ هیچ چیز! دیگر هیچ چیز غم‌انگیزی نیست. اگر آدم پاسدار پرونده‌ای تاریخی و جهانی باشد، تنها چیزی که برایش باقی می‌ماند شوخی و مسخرگی است. بنابراین خبردار ایستادم، به بالا نگاه کردم و سلام نظامی دادم. ژنرال دوگل داشت به من سلام نظامی می‌داد، و من -یک شیخ یهودی- ناگهان قابل‌رویت شدم و به هیأت آدمی با ابعادی حماسی درآمدم. من هم داشتم به او سلام نظامی می‌دادم». موسی کوهن معروف به چنگیز کوهن، کمبدینی است که به‌قول خودش در روزگار گذشته، در دوره نمایش‌های خنده‌آور ییدیش شهرت بسیاری به‌هم زده بود، باین‌حال بسیاری از مردم به خوشمزگی‌های او اعتراض داشتند. آنان اغلب یکه می‌خوردند و برآشفته می‌شدند و برخی منتقدان نمایش‌های او را به سکوت برگزار می‌کردند. او راوی سسی‌ونه فصل از رمان است، تا اینکه رومن گاری در فصل آخر خود به صحنه می‌آید و اعلام می‌کند: «لطفاً نفر بعدی!» اکنون نوبت دیگران است.
راوی تا اینجا هرچه خواسته گفته و هرچه خواسته کرده است. دیگر کافی است. پس از این شیخ سرگردان که بازیگر کمدی تئاترهای ییدیش است، می‌خواهد از صحنه خارج شود و جای خود را به نفر بعدی، نفرهای بعدی بدهد؛ اکنون نوبت دیگران است: سیاهان، ویتنامی‌ها، آفریقایی‌ها و …

در چاپ تازه رمان «شیخ سرگردان» - در فاصله سه‌دهه‌ای از چاپ نخست آن- شاید کمتر کسی شمای کاملی از کتاب را در خاطر داشته باشد. اینکه تغییری به‌ظاهر ناچیز در این چاپ اتفاق افتاده است، «شیخ سرگردان» را یکی از مترجمانش، ناصر زراعتی چشم‌پوشی کرده است. روی جلد کتاب تنها یک نام، ابراهیم مشعری آمده است. ناشر می‌گوید به‌خاطر مجوز به این کار تن داده، و مترجم نیز ترجیح می‌دهد یکی از رمان‌های درخشان رومن گاری، بانام یا بی‌نام او چاپ شود. و می‌گوید پروای نام ندارد. چنان‌که از فبیای کتاب برمی‌آید، مجوز کتاب در سال ۱۳۹۳ داده شده است و ناشر نیز تأیید مجوز را در سال ۱۳۹۴، یعنی اِسمال تصدیق می‌کند. پس اگر چاپ اخیر رمان بنابر سازوکار اخذ مجوز در ارشاد دولت اعتدال صورت گرفته باشد، پرسش‌هایی مشخص را پیش می‌کشد. مگر نه‌اینکه وزیر ارشاد، علی جنتی در زمستان دوسال پیش از اینکه «فهرست سیاه در حوزه کتاب ندایم»،^۲ سخن گفت، «هر حوزه‌خانه مسائل پیش‌آمده در حوزه کتاب را حل کرده و دیگر فهرست سیاه در حوزه کتاب نداریم. در سال‌های اخیر تعدادی از نویسندگان در لیست سیاه قرار داشتند و حتی اگر کتاب آنها با موازین منطبق بود، نویسنده ممنوع‌القولم بوده و از چاپ کتاب او جلوگیری می‌شد». و بعد تأکید می‌کند که برخی می‌گویند که ما در سال‌های گذشته (در دولت قبل) ممنوع‌القولم نداشتیم، درحالی‌که در مواردی یک ناشر به دلیل انتشار اثر یک نویسنده که کتاب او هم مجوز انتشار داشت تعطیل می‌شد. بنابر اظهارات وزیر ارشاد قرار بر این می‌شود: «هر کتابی به وزارت ارشاد وارد شود آن را می‌خوانیم، اگر با قانون منطبق باشد چاپ می‌شود و اگر این‌گونه نبود باید اصلاح شود». او از اصلاح یا حذف «نام‌ها» چیزی نمی‌گوید. کمتر از یک سال بعد، معاون فرهنگی ارشاد، سیدعباس صالحی به شبهات پیش‌آمده درباره «نام‌ها»بی‌چون رضا برهانی و اسماعیل خوبی چنین پاسخ داد: «ما می‌خواهیم

رومن گاری، نویسنده کتاب شیخ سرگردان

«کتاب اصفهان»، مجموعه داستانی است شامل هفت داستان از هفت نویسنده، و گویا اولین کتاب از مجموعه «داستان شهر» است و اصفهان هم نخستین شهر این مجموعه. تمام داستان‌ها با محوریت اصفهان نوشته شده است و در این شهر می‌گذرد. آن‌طور که انتظار می‌رود شهر در چنین مجموعه‌ای نه‌تنها یک مکان برای روایت، که خود باید به عنوان یک شخصیت در داستان‌ها ظاهر شود و البته جز چند داستان، چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد. از نویسندگان این مجموعه جعفر مدرس‌صادقی و علی خدایی، شاید بیش از دیگران با اصفهان و ادبیات اصفهان پیوند خورده است. نویسنده نام‌آشنای دیگر این مجموعه اصغر عبداللهی است با داستان «یک تکه میناتور» و کیهان خانجانی با داستان «پجیای زاینده‌رود». محمد طلوعی، نسبیه فضل‌اللهی و آرش صادق‌بیگی نیز از دیگر نویسندگان این مجموعه هستند با داستان‌های «زندگان اصفهان»، «گر‌بسی مادر» و «از طرف ما». جعفر مدرس‌صادقی که با «گاوخونی»، اصفهان و دست‌کم زاینده‌رود و باتلاق گاوخونی را در حافظه تاریخی ادبیات ما ثبت کرد و روایتی ساخت که تنها مبتنی بر یک مقطع زمانی از مکانی مشخص نبود. گاوخونی شاید حکایت تلخ تاریخ معاصر ما بود. در این مجموعه نیز مدرس‌صادقی درست خلافِ نگاه رایج به شهر تاریخی اصفهان، نگاه شرق‌شناسان به شهری تاریخی و پر نقش و نگار، از زاویه دیگری به اصفهان می‌نگرد. او از شهر به‌ادوات‌های می‌نویسد که برای نجاشش شاید تنها راه مانده اقتصادی درون‌گش باشد و نابودی خود هم‌پای آن. «شهریار درست از همان روزی که به قبول خودش اعصاب‌کرد و تصمیم گرفت پا از در خانه بیرون نگذارد، احساس کرد سبک شده و یک باری از روی دوشش برداشتن. دستی که چفت شده بود به دور گردنش و انگشت‌هایی که داشت گلوی او را فشار می‌داد و چیزی نمانده بود خفه‌اش کند، از



حاشیه‌ای بر «شیخ سرگردان» اثر رومن گاری بگذارید خودم را معرفی کنم'

به مُر قانون عمل کنیم و فِهم ما از ضوابط مصوب شورای انقلاب فرهنگی این است که تنها به محتوا توجه کنیم، اما اکنون بحث‌هایی در رسانه‌ها مطرح شده و برخی گفته‌اند که باید به مؤلف هم توجه کرد. ما بخشی از این بحث‌ها را که جدی هستند به هیأت نظارت منتقل می‌کنیم و معتقدیم نباید بحث‌ها به سمت لجاجت برود»^۳. اندکی بعد برخی از این نام‌ها، غلامحسین ساعدی، رضا برهانی و برخی دیگر از محاق بیرون آمدند و پس از سال‌ها کتاب‌های تجدیدچاپ شد. این امر، خبر از تغییر نسبی در فضای نشر و کتاب می‌داد. از این قرار است که حذف یک نام به‌عنوان مترجم، در فضای اخیر مورد پرسش واقع می‌شود و غریب می‌نماید تا شاید سرنوشتی متفاوت از نویسنده کتاب، برای مترجم‌اش رقم بخورد. آخر رومن گاری در سال‌های نخست دهه هشتاد میلادی، خسته از اینکه «آزادی لازم را برای نوشتن در اختیار ندارد» تصمیم می‌گیرد با نام دیگری بنویسد. شیخ «امیل آزار» این‌گونه اخصار شد. شاهکار رومن گاری، «زندگی در پیش‌رو» از زمان‌هایی است که او نخست آن را با نام دیگری نوشت و بعدها البته معلوم شد که این رمان استادانه اثر نویسنده‌ای تازه‌کار و گمنام نیست. بلکه رومن گاری آن را در خلوت تنهایی نوشته و برای ناشر فرستاده است. از این است شاید که رمان «پرندگان می‌روند در پرو می‌میرند»^۴ را وصف حال خود گاری می‌دانند. «ژاک رنیه، مردی چهل‌وهفت‌ساله است که امید او را به میدان‌های جنگ در اسپانیا تا نهانگاه‌های مراکز نهضت مقاومت فرانسه و کوه‌های سیه‌ارماده در کوبا کشانده، جنگیده، مبارزه کرده، گاه پیروز شده و گاه طعم تلخ شکست را چشیده… سرآخر تنها و با این اندیشه که آن امید، امیدی واهی بوده، ولسی او وظیفه‌اش را به‌خوبی انجام داده، به انتهای جهان، به ساحلی در پرو پناه آورده است؛ قهوه‌خانه کوچکی برپا کرده و هر صبح و شام، تماشاگر پرندگانی است که از دوردست می‌آیند تا پیش روی او بر ساحل

مروری بر مجموعه داستان «کتاب اصفهان» تکه‌هایی از یک شهر

پارسا شهری

هم باز شد و یک مجالی پیدا کرد تا یک نفسی بکشد. این چند ماه آخری، سر فرصت، همه‌ی یادداشت‌هایی را که نوشته بود جمع‌وجور کرد و حتی چند سطرِ هم نوشت به این مضمون که همه‌ی یادداشت‌های مربوط به اصفهان‌ش را که گذاشته است توی یک پوشه به اضافی همه‌ی کتاب‌هایی که

توی قفسه‌هاست بدهند به جهانگیر کتابفروش. فقط همین. یک کلمه هم درباره‌ی هیچ موضوع دیگری حرف نزده بود. دلیلی نداشت هیچ حرف دیگری بزند. تنها نکته‌ی ابهامی که وجود داشت همین یادداشت‌ها و کتاب‌ها بود که اگر تکلیف آنها را مشخص نمی‌کرد، پسرش یکی دو هفته بعد از مُردن او می‌ریخت دور. «شهریار می‌دانست که پسرش که پزشک بود، بلافاصله بعد از انحصار وراثت خانه دو طبقه‌اش را می‌گوییبد و یک مجتمع مسکونی به

جایش می‌ساخت. شاید هم یک ساختمان پزشکان. روزی که او به دوستان‌ش پیشنهاد اعتصاب داده بود، همگی به ریش‌ش خندیده بودند. کنار رودخانه نشسته بودند که این پیشنهاد را داد. بچه‌ها کف رودخانه توپ‌بازی می‌کردند. یک نفر هم دمرو دراز کشیده بود کف رودخانه و داشت از دهنه‌های خالی پل عکس می‌گرفت. وقتی که آب جاری بود و از روی سنگفرش زیر پل می‌ریخت پایین و آبشاری به پهنای بستر رودخانه درست جلوی چشم‌شان بود، با آخرین

رومن گاری، نویسنده کتاب شیخ سرگردان

بیفتند و بمیرند»^۵. رومن گاری اما در «رقص چنگیز کوهن»، ژاک رنیه‌ای است که به واهی‌بودن آخرین امید زندگی‌اش آگاه است. اما به‌جای آن‌که تن به نیستی بسپارد «با نیش قلمی توانا و به یاری ذهنی اگرچه تیره و بدبین اما تیز و روشنگر»^۶ به ثبت اندیشه‌هایش درباره جهان و ارزش‌هایش پرداخته است. «این هم مأموریتی است که می‌باید به انجامش برساند؛ مأموریتی که هیچ دست‌کمی از مأموریت‌های دوران جوانی‌اش ندارد. این هم گونه‌ای نبرد است: گیرم نه علیه فاشیسم و برای کسب آزادی یا جامعه‌عمل‌پوشاندن به آرمان‌های انسانی یا سوسیالیستی،که نبرد در راه افشاکردن ناراستی‌ها و دروغ‌ها و فریب‌های رایج دنیای امروز، گونه‌ای شهادت دادن است بر هرآن‌چه شاهد آن بوده و هست». هرچه باشد رومن گاری در دورانی که «تریت اروپایی»^۷ را می‌نوشت، به‌رغم انتقاداتش به اروپا و وضعیت فرهنگ آن، هنوز اندک امیدی داشته است: «... شکی نیست که این تنها یک لحظه گذرای تیرگی است. بالاخره این دوره هم یک روز تمام می‌شود، بله تمام می‌شود»^۸.

- عنوان فصل اول رمان «شیخ سرگردان»
- سطرهای نخست بخش اول «شیخ سرگردان» نوشته رومن گاری
- به نقل از خبرگزاری ایرنا، ۲۳ دی ۱۳۹۲
- به نقل از خبرگزاری ایسا، ۸ شهریور ۱۳۹۳
- پرندگان می‌روند در پرو می‌میرند، رومن گاری، ترجمه ابوالحسن نجفی ۹۰، ۷۶.
- در همان مقدمه آمده که «تریت اروپایی» اول‌بار در سال ۱۹۴۶ چاپ شد و جایزه منتقدان به آن تعلق گرفت. بعدها به چهارده زبان ترجمه شد و آوازه‌ای جهانی به‌دست آورد. تا آن‌که خود نویسنده در سال ۱۹۵۹ آن را به انگلیسی بازنوشت.

رومن گاری، نویسنده کتاب شیخ سرگردان

روی دیوارها را می‌خواند. گاهی هم با کلید روی نوشته‌ای خط می‌کشد تا همان‌هایی باقی بماند که دوست‌شان دارد. و بعد حلقه‌های فیلم را به عکاسی می‌برد تا در ابعاد مختلف، رنگی یا سیاه‌وسفید به دلخواه خودش چاپ کند. و بعد عکس‌ها را تکه‌تکه می‌کند، و دوباره می‌چیند کنار هم و عصرها روی پل تکه‌تکه‌های عکس‌ها را بر بساط دستفروشی‌اش پهن می‌کند «عابران به من نگاه می‌کنند و من شهرم را به آن‌ها نشان می‌دهم». در داستان «یک تکه میناتور» سام و آناهید به اصفهان می‌آیند برای یک «درس چارواحدی»، تا سام به استادش نشان بدهد بیبری که نوشته از این اینترنت نگرفته و تحقیقش میدانی بوده، نه فیس‌بوکی.

«پجیای زاینده‌رود» از یک غیاب می‌گوید. از چیزی که رو به نابودی است. از مرگ، «اسمش را به احترام بابای خدایبامرزیم پجیی گذاشتیم. حالا هزارتا اسمم روی دست‌مان باد کرده، یک بچه گیرمان نمی‌آید یکی را رویش بگذاریم… پرستار گفت: «متأسفانه مرده…». گفتیم: «نعشو می‌خوام…»… رقم روی پل و توی غرفه‌غرفه‌هایش، پسرِم جیبی تویی بفِلم. وسط دست‌وپا پل ایستادم، گوشه کنار را نشانش بدهم… خواستم اصفهان را نشان پجیی بدهم: هشت‌بهشت، عالی‌قاپو، چهل‌ستون، نقش‌جهان، اما باز روی سی‌وسه پل بودم. انگار تقدیر ما تا همین پل بود…

در اصفهان، روایت فضای معاصر اصفهان استور در پیوند با آنچه تاریخ چندهزارساله‌ای این شهر برای مردمانش رقم زده است. اینکه زاینده‌رود خشک و پل روی آن، در تمام داستان‌ها به نوعی حضور دارد، شاید همان تقدیر مشترک مردمانی باشد که حالا وقتی زاینده‌رود آب ندارد، زبان‌شان بند آمده و حرف‌هاشان ته کشیده، و این چند داستان هم تکه‌هایی است که از زندگن اصفهان مانده است.

چهارشنبه ۲ دی ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۷۷ • ۹		
روزنامه		
ادبیات		
گفت‌وگوی سهراب هادی باعلی فرامرزی		صفحه ۱۰
خانه‌ای برای هنرپاپ		صفحه ۱۱
نگاهی به مجموعه داستان « <i>نهنگ تاریک</i> » سعید بردستانی		صفحه ۱۲

نگاه	

مروری بر «ادبیات واقتصاد آزادی: نظم خودجوش بازار» در دفاع از بازار

«ادبیات و اقتصاد آزادی: نظم خودجوش فرهنگ»، که با ترجمه سلمان رضوان‌جو و ویرایش علی سیاح از جانب انتشارات دنیای اقتصاد به بازار آمده است، از چند جنبه کتاب بدیع و درخرو تأملی است. نخست آنکه نمونه‌ای کم‌نظیر از نوعی مطالعه میان‌رشته‌ای است که بین اقتصاد و نقد ادبی پل می‌زند. نویسندگان کتاب، پل کانتور و استفن کاکس، یکی از ادبیات به اقتصاد و دیگری از اقتصاد به نقد ادبی نقب می‌زنند که نقاط تلاقی جالب توجهی دارند و در بعضی موارد به نتایج تأمل‌برانگیزی دست می‌یابند. اهمیت دیگر «ادبیات و اقتصاد آزادی» از این جنبه است که برخلاف تصور متعارف از نظریه ادبی و مطالعات فرهنگی، از چپ‌گرایی و انتقاد به جهان سرمایه‌داری خبری نیست؛ بلکه بر عکس، نویسندگان بر آن‌ند تا با الهام از آموزه‌های مکتب اقتصادی اتریش، بین نظم خودجوش بازار و خلاقیت فردی، رابطه‌ای برقرار کنند. و مثلاً این مسئله را پیش می‌کشند که آیا می‌توان نویسنده را شبیه به کارآفرینی در نظر گرفت که با منطقی شبیه به منطق بازار دست به خلاقیت می‌زند و موفق از صحنه بیرون می‌آید؟ آیا می‌توان برخی از آثار ادبی را با نوسانات و تغییرات بازار مقایسه کرد و به تحلیل آنها پرداخت؟ مخاطبان نقد ادبی در ایران، بیش از دو دهه است با نظریه ادبی، شیوه‌های نقد و خوانش متفاوت آثار ادبی را تجربه کرده‌اند. از این بابت می‌توان ادعا کرد که «ادبیات و اقتصاد آزادی» کتاب کم‌نظیری به شمار می‌آید. ارائه نمونه‌هایی از نقد عملی، سومین خصیصه‌ای است که به کتاب، شیوایی خاصی می‌بخشد. ممکن است که طرز نگارش نویسندگان به مذاق برخی خوش نیاید، اما بی‌شک مؤلفان از صراحت لهجه و جسارت خاصی برخوردار بوده‌اند. کتاب در ۱۰ فصل تنظیم شده است. یکی از مفروضات کتاب این است که نقد ادبی از بازار می‌هراسد و وجه غالب بازارهراسی و ناسازگاری با منطق سرمایه است، حال آنکه آثار ادبی مدرن میل دارند تا در وضعیت‌هایی شبیه به بازار شکل پیدا کنند یا اینکه از منظر خلق ادبی، دست‌کم بازار موضوع جالبی برای نوشتن است. در این کتاب با تحلیل‌های متفاوتی از آثار ادبی روبه‌رو می‌شویم. خوشبختانه برای خواننده فارسی‌زبان کتاب، غالب آثار مورد بررسی در دسترس قرار دارند. و از جوزف کنراد و توماس مان گرفته تا ن اکری، به فارسی ترجمه شده‌اند.

ادبیات واقتصاد آزادی

یکی از مفروضات جالب‌توجه نویسندگان، رابطه بین اقتصاد و ادبیات است. آیا ادبیات و اقتصاد از یک مسیر تحول پیدا می‌کنند؟ و این‌که روال شکل‌گیری هر یک خلاف جهت حرکت دیگری است. چنین که برمی‌آید کتاب به نحو تاریخ‌مندی تنظیم شده است. اقتصاد آزاد و رقابتی، مثلاً در قرن نوزدهم، مشوق و محرک خلق ادبی است. نویسنده شبیه به صنعتگر و کارخانه‌دار موفق عمل می‌کند. آفرینش هنری و اقتصادی به‌جز تفاوت در حوزه‌های آفرینش، شبیه‌ها و شگردهای مشترک بسیاری دارند، علاوه بر این تحولات بازار در شرایط تاریخی خاصی به رونق صنعت نشر انجامیده است و به تبع آن، نحوه خلق ادبی نیز تغییر کرده است. از دوران رمانتیسم به بعد، با نزاع نویسنده و اقتصاددان مواجه می‌شویم. به‌عبارتی این رمانتیک‌ها بودند که نخستین‌بار با بازار درافتادند و بیزر مخالفت با سرمایه و سرمایه‌داری را پرآکنند. نتیجه نگرش آنها به خلاقیت ادبی راه را برای چپ‌گرایان باز می‌کند و به‌زعم نویسندگان کتاب، عرصه آکادمی به انحصار بازارستیزان در می‌آید. این کتاب درصدد آن است تا مسیر این دگرگونی تاریخی را تغییر دهد یا حداقل با شبوه مسلط بررسی و نقد ادبی متفاوت باشد. مسئله نویسندگان این است که بازار، مفهوم یک‌دست و یکپارچ‌های نیست و در بستر تاریخ به‌نحو خودانگیخته‌ای تحول یافته است و آثار ادبی نیز ایمازهای متفاوتی از بازار به دست می‌دهند. حالات مختلف بازار نیز ادبیات را دستخوش تحول می‌کند. پرسش این است که آیا بین نگرش سروانتس به بازار با نگرش والت ویتمن شباهت یا تفاوتی هست؟ این بازاری که معمای سرمایه‌داری فرض شده است، نه مفهومی ایستا و خودبسنده است و نه آن‌طور‌ها که معمولاً تصور می‌شود ایستا است. رکود، تورم، و دگرگونی‌های سرمایه‌داری، مولد نگرش متفاوتی است که در روند فعل و انفعالات معنادر و معناقرین می‌شود که تحلیل مارکسیستی یا دیگر نحله‌های سرمایه‌داری را چپ‌گرای نقد ادبی از پس تحلیل دقیق و درست آن بر نمی‌آیند، نظریه‌پردازان مکتب اتریش، کسانی مثل میزس و هابک، به‌مراتب بهتر از بدیل‌های متعارف آنها در عرصه نقد و پژوهش ادبی، می‌توانند رویدادهای خلاقانه حیات ذهنی و تخیلی انسان عصر سرمایه‌داری را تحلیل کنند. نویسندگان انتقاد مهمی را علیه نظریه و معناقرین می‌شود که تحلیل مارکسیستی یا دیگر نحله‌های چپ‌گرای نقد ادبی از پس تحلیل دقیق و درست آن بر نمی‌آیند، نظریه‌پردازان مارکسیستی، تقلیل‌گرا شده‌اند. چنان‌که پیدا است این کتاب با مسائل و مجادلات فکری در فضای علوم انسانی ایران نسبت مستقیمی دارد و چه‌بسا مواجهه با این متن، سرمنشا پرسش‌ها و بحث‌های بسیاری باشد.

عطف کتاب

خانه جنایت

«قشنگ‌تر از تو» عنوان مجموعه‌داستانی است از آلبرتو مورایوبا که به‌تازگی با ترجمه هاله ناظمی در نشر نیلا به چاپ رسیده است. مورایوا از نویسندگان مشهور ایتالیایی است که در سال ۱۹۰۷ متولد شد و در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. او از پرکارترین نویسندگان قرن بیستم ایتالیا به‌شمار می‌رود که در گونه‌های مختلفی از نوشتار آثاری را منتشر کرده است. عمده شهرت مورایو باواسطه داستان‌هایش است اما جز این، از او انبوهی از مقالات و سفرنامه‌ها و گزارش‌هایی برای نشریات به چاپ رسیده است. مورایوا هم به‌لحاظ شخصی و از نظر اجتماعی بحران‌های بزرگی را در زندگی‌اش تجربه کرده بود. نام اصلی او آلبرتو پینگرله بوده اما او به دلیل فاشیسم حاکم بر ایتالیا مجبور به استفاده از نام مستعار مورایوا شده بود. بحران شخصی زندگی مورایوا به بیماری سل استخوان او برمی‌گردد که در کودکی دچارش شده بود و چندسالی به‌طور مدام بستری بود. بیماری او آن‌قدر شدید بود که او حتی نتوانست تحصیلاتش را ادامه دهد و در همان نوجوانی از تحصیل بازماند. اما این مسئله فرصتی مغتنم هم بوده است؛ چراکه به توضیح کتاب: «بیماری گرچه موجب شد تحصیلتش ناتمام بماند، درعوض به او فرصتی داد تا بخش عظیمی از کتابخانه غنی، کلاسیک و چندزبانه پدرش را در بستر مطالعه کند و با آثار بیش‌تر نویسندگان کلاسیک ایتالیا و نویسندگان سده‌های هجده و نوزده جهان آشنا شود». اما بحران



آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی

قشنگ‌تر از تو

آلبرتو مورایوا

قشنگ‌تر از تو

هاله ناظمی